روایت خانه‌هایی که به احترام محرم سیاه‌پوش شده‌اند

این خانه عزادار حسین(ع) است



فرزانه شهامت

تکیه

گیریم که حواس دنیا و مردمانش به تو نباشد، به تو و خانه کوچکت با آن در آهنی رنگ پریده در انتهای کوچه باریکه ای بن بست. از آن کوچه های آشتی کنان که به کار قدیم ها می آمد و دل خوری هایی که زود فراموش می شد. قصه خانه هایی را می گوییم که سهم صاحبانشان از داشته های دنیا کمترین است و انگار که از همان ابتدا از گردونه خودنمایی ها ومدهای زمانه خارج بوده‌اند.

گیریم که ساکنان این خانه ها حساب دخل و خرجشان با هم نخواند و بلندبودن فهرست نداشته هایشان کنایه بزند به اندک بودن آنچه از مال ومنال دنیا در انبان زندگی هایشان باقی مانده است. همه این ها هست، اما همه ماجرا که نیست. روی دیگر سکه فقر مادی‌شان، مکنت و غنایی است که نشانه هایش راحتی باگشت‌وگذاری کوتاه در کوچه پس کوچه های حاشیه شهر می‌شود دید. نشانه ها پرشمارند؛ آن قدر که بعید است به تور نگاه های منصف نسبت به این مناطق نیفتد. یک نمونه‌اش در همین شب وروزها عیان است که عطر محرم، فضای شهر را پر کرده است. سیاهه های کوچکی که بر سردر خانه هایشان نصب کرده‌اند، از عشق به آرمانی معتبر گواهی می دهد که هرگز نمی‌میرد؛ حتی اگر پرچم‌دار آن با ۷۲ سرباز وفادارش به خاک وخون کشیده شود.

به همان دلیلی که نمی شود دریا را در چند قطره خلاصه کرد، وسعت این محبت و پای کاربودن صاحبان منازل سیاه پوش عزای حسین بن علی(ع) را هم نمی توان در ظرف کوچک کلمات جای داد. کار، سخت تر می شود اگر بخواهیم نگاهمان را از یک گوشه شهر بگیریم و به دورتادور دیار امام مهربانی‌ها بچرخانیم. خلاصه‌اش را می‌توان در عشق بیان کرد؛ عشقی نامیرا در جماعتی دل‌باخته که ثابت کرده‌اند نه از خون به ناحق ریخته شده امام شهیدشان می‌گذرند و نه از بذل جان و مالشان برای زنده نگه داشتن نام و یاد او دریغ می‌کنند. خرده‌روایت‌هایی که دهه نخست ماه محرم امسال با عنوان «تکیه» منتشر شد؛ نمی از یم دل دادگی اهالی مشهد به نهضت ادامه‌دار امام حسین(ع) بود. راه‌هایی که برای اظهار ارادتشان انتخاب کرده بودند، متفاوت بود و با وجود ظاهری ساده، باطنی عمیق داشت. نذر یک کودک برای فروش مرغ عشق‌هایش به نیت برپایی ایستگاه صلواتی، زندگی در کشوری آفریقایی به نیت تبلیغ پیام عاشورا و راه اندازی هیئتی مختص جذب دل‌های پاک نوجوانان، تعدادی از این نمونه‌ها بود که اگر مجالی برای ادامه آن بود، تا ماه‌ها و سال‌ها جای کار داشت. درک این محبت که سیاه پوشی شهر و خانه هایش یکی دیگر از نشانه‌های آن است، از دل‌های آشفته دنیازده برنمی‌آید. بگذاریم در تریبون‌هایشان صدا بلند کنند و پریشانی ذهن‌های رویگردانشان از حق را برملا کنند. کدام منطق ناصوابی از تاراج فراموشی در دالان تاریخ در امان خواهد ماند که این دومی باشد؟!

نوجوان ۱۳ساله مشهدی که ماه گذشته با پای پیاده راهی کربلا شده بود، از حال‌وهوای این سفر می‌گوید

قدم‌های عاشقی از مشهد تا کربلا

تکتم جاوید

گفت‌وگو

گوشی چندبار دست به دست می چرخد تا بالاخره می رسد به دست محمدعلی. او بین ۱۷۰ زائری که راهی کربلا شده اند، کم سن وسال تر است.



کاروان ساعت ۱۰ صبح چهارشنبه کنار جاده‌ای نرسیده به شهرستان جرقویه اصفهان در حرکت است. ۱۳۰۰ کیلومتر را در این هوای داغ تابستان پشت سر گذاشته‌اند؛ درآفتاب سوزان و با پاهایی که آبله هایش گاهی تلنگری به جسمشان می‌زند که یعنی خیلی وقت است سرپا هستند.

محمدعلی با سیزده سال سن به اندازه قدیمی های این کاروان کارکشته، راه‌بلد و حرفه ای است: من عاشق امام حسینم(ع). ازیازده سالگی با این کاروان رفتم کربلا. امسال سال سوم است. دیگر خیلی چیزها رابلدم. خوب می دانم نود روز در راه بودن وعزاداری اربعین یعنی چه.

مهرماه که برسد، محمدعلی کریمی کلاس هفتمی می شود. از خانه ای که در سه راه کاشانی است، همراه کاروان زائران پیاده کربلا شده است، با پدربزرگش: پدرم درمچ پایش پلاتین دارد و نمی تواند پیاده روی کند. برای همین نیامده است. یک برادر ده‌ساله هم دارم که کوچک است. امسال نمی توانست بیاید. سال بعد اورا باخودم می‌آورم.

قصه اینکه چطور از مسیر کاروان پیاده سر درآورد، جالب است. صدای محمدعلی از میان مداحی کاروان به سختی شنیده می شود: سال ۱۴۰۰ پدربزرگم رفت مجتمع بقیةا...الاعظم(عج) برای کاروان ثبت‌نام کند. من و پدرم هم همراهش بودیم. یک دفعه گفتم من هم می آیم. به پدربزرگم گفتم من راهم ثبت نام کن. امام حسین(ع) من را طلبیده بود که راضی شدند و اسمم را نوشتند. خیلی اتفاقی شد. سال های بعد خودش ثبت‌نام می‌کند. دیگر عضو ثابت شدم.

خیلی اصرار دارد که صاحب این روزها اسمش را نوشته است و هرسال دعوتش می کند و دوباره تأکید می کند که «پدربزرگم من را نیاورد، من با او آمدم. خودم خواستم. به‌دلم افتاده بود».

یک پسر نوجوان این همه روز با پای پیاده که به قول خودش روزی ۴۵ تا ۵۰ کیلومتر می شود، همراه کاروان است، بدون هیچ شکایت و غرولندکردنی. درحالی که روحیه همه بچه های هم سن وسالش همین است. محمدعلی با درک سختی ها، برای صبوری اش دلیل دارد: امسال از روز دوم تیر راه افتادیم. سختی که کم نیست؛ مسیرهای طولانی و گرم، پاها هم مدام آبله می زند وزخم می شود، اما اصلا نه پشیمان شدم، نه غر می‌زنم. خیلی شیرین است. خستگی ناپذیر است این زیارت.

در پاسخ به اینکه سه سال است به هوای این سفر تابستان نداری، محکم جواب می دهد: چه اشکالی دارد؟ بهتر از این است که با بچه ها بروم در کوچه بازی کنم. زیارت کربلا مستحب است، اما هرچقدر بتوانیم و برویم، لذت بخش است. من که از این سفر سیر نمی شوم. اصلا تکراری هم نمی شود. برای بقیه هم نشده است. پدربزرگم سال‌هاست با کاروان می آید و هنوز برایش تکراری نشده است.

رفت‌وآمدش به کربلا متصل شده به دعاهایی و دیگر یاد گرفته است چه بگوید و چه بخواهد: خیلی ها دوست دارند بروند کربلا، ولی امام حسین(ع) نطلبیده است. از روزی که راه افتادیم، دعا کردم آن‌ها زودتر از ما اربعین کربلا باشند. برای سلامتی خودم و خانواده‌ام و مردم هم دعا می‌کنم. دعا می‌کنم ظهور امام‌زمان(عج) نزدیک و رزق‌وروزی همشهریانم بیشتر شود.

مسیر رفتن برایش شادی آور است، چون هر قدمی که برمی‌دارد، به صحن وسرای حضرت نزدیک‌تر می‌شود، اما در راه برگشتن دلش می‌گیرد و دعای اینکه سال بعد همراه کاروان باشد، در دلش می‌چرخد.

یادداشت

حکم دروغ کوچک و شوخی در گفتار امام سجاد(ع)

آیا در دروغگویی فرقی بین دروغ کوچک و بزرگ یا جدی و شوخی وجود دارد؟



حجت‌الاسلام والمسلمین محمدرضا جواهری
عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی

اهل بیت(ع) راستگوترین انسان‌ها بوده‌اند و همگان را به راستگویی دعوت کرده‌اند. دروغ در منطق اهل بیت(ع)، گناه کبیره وزشت وناپسند است. تفاوتی هم در کوچکی و بزرگی یا جدی و شوخی بودن آن نیست و دروغ درهرصورت حرام است. امامان(ع) اقسام و انواع دروغ را مذمت کرده و حرام دانسته‌اند. امام سجاد(ع) به فرزندان شیعیان و همه جهانیان هشدار داده و فرموده‌اند: «اتَّقُوا الكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنهُ وَ الكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجتَرَأَ عَلَى الكَبِيرِ؛ از دروغ، کوچکش و بزرگش، در جدی و شوخی‌اش، بپرهیزید؛ زیرا انسان هرگاه در موضوع کوچک دروغ بگوید، به دروغگویی در دروغ بزرگ جرئت پیدا می‌کند». (الکافی، ج۲، ص۳۳۶ * تحف العقول عن آل الرسول(ع)، ص۲۷۸ * الوافی، ج۵، ص۹۲۷ * تفصیل وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۲۹ * بحارالانوار، ج۷۲، ص۲۳۸ و ج۷۸، ص۱۳۵).

براساس این حدیث، بین دروغ کوچک و بزرگ تفاوتی نیست وجدی وشوخی آن هم فرقی ندارد. امام چهارم، حضرت زین العابدین(ع)، در این گفتار اخلاقی، همگان را از دروغ گفتن و خلاف واقع حرف زدن، نهی کرده‌اند. این نهی، ضرورت پرهیز کامل از دروغ گفتن را آشکار می‌سازد.

برخی‌ها گرفتار رذیلت اخلاقی دروغ هستند و وقتی که به آنان اعتراض می‌شود، می‌گویند دروغ کوچک یا دروغ شوخی بود. توجیه دروغ به این صورت هم در این حدیث، نکوهش شده است. امام سجاد(ع) در این حدیث، بهانه‌های دروغگویی را کامل بسته‌اند. دروغ در نوع کوچک و بزرگ و شوخی و جدی فرقی نمی‌کند و درهرصورت بسیار زشت وناپسند است و باید همیشه از آن پرهیز کرد. امام سجاد(ع) در این گفتار، همه را از دروغ بازداشته‌اند و دروغ کوچک و شوخی را هم نکوهش کرده و در تبیین دلیل این نکوهش به یک واقعیت مهم تربیتی و اخلاقی اشاره کرده‌اند. صفات زشت در انسان به مرور زمان و بر اثر تکرار نهادینه می‌شوند و قدرت می‌گیرند و ریشه می‌دوانند. اگر دروغ کوچک گفته و تکرار شود، به دروغ بزرگ و بزرگ‌تر کشیده می‌شود. اگر دروغ شوخی عادی شود، راه برای دروغ‌های جدی باز می‌شود. کار ناپسند، کوچک باشد یا بزرگ، باید همواره در نزد انسان، زشت و حرام جلوه کند و قبح آن از بین نرود.

دروغگویی پیامدهای ناگوار بی‌شمار دارد. با دروغگویی، زندگانی و روابط اجتماعی، سست وناپایدار می‌شود و اعتمادها از بین می‌رود و سخنان افراد بی‌اعتبار می‌شود. دروغگویی مدیران و کارگزاران حکومت و رسانه‌های گروهی، زشت‌تر و زیان‌بارتر است؛ چون باعث ناکارآمدی نظام اسلامی خواهد شد و ارتباطات بین دولت و ملت را از بین می‌برد. دروغگویی، سخنان درست و وعده‌های راست را نیز درهم می‌کوبد و شنیدن دروغ‌های مکرر، بی‌اعتنایی به گفتار صادقانه را در پی دارد.

چشمتان روشن

رهایی از قصاص به عشق امام حسین(ع)





شش سال است که میان طایفه شان اختلاف افتاده است. همه این شش سال بینشان دعوا و کلنجار رفتن بوده است. همه چیز از یک قتل غیرعمد شروع می شود و این طایفه ۳هزارنفری را به جان هم می اندازد. در همه این سال ها اولیای دم منتظر قصاص قاتل بودند. سال هایی که هر لحظه‌اش با دل خوری و درگیری گذشته است. بارها ریش سفیدها آمده اند و وساطت کرده اند؛ بازاری ها، بزرگان محل و طلبه هایشان، اما این گره کور دشمنی باز نشده که نشده. امسال اما فصل آشتی کنان از راه رسیده است. این بار برای پادرمیانی نام کسی وسط است که هیچ کدام از طایفه نمی توانند دست رد به سینه اش بزنند. پویش «به عشق حسین(ع) می بخشم» می شود بهانه بخشش این طایفه دزفولی و شست وشوی دل ها با اکسیر عشق به اباعبدا...(ع). هم میان طایفه صلح برقرار شده و هم فرد محکوم به قصاص به عشق امام حسین(ع) بخشیده شده است و فرصت دوباره زندگی کردن خواهد داشت.